

بحث در کیفیت علیت عدم هر یک از دو علت و معلول برای یکدیگر

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

... فرض کنید داریم کتاب می خوانیم ایشان هم آهسته از جایشان بلند می شوند و می روند و می گویند که این حرف ها چیست که آقا می زند برویم پی کارمان و خودمان مطالعه کنیم بهتر از او می فهمیم. بلند می شود سر را پایین می اندازد و بیرون می رود، یک دفعه من سرم را بلند می کنم و می بینم جای ایشان خالی است. این حالتی که در نفس من پیدا می شود چه حالتی است؟ این همان امری است که مرحوم آخوند می خواهند در اینجا بگویند.

فصل (۶).

فی کیفیت علّیّة کلّ من عدمی العلة و المعلول لآخر. اعلم أنّ العدم بما هو عدم لا يكون معقولاً كما لا يكون موجوداً لكنّ العقل الإنسانيّ من شأنه أن يتصوّر لكلّ أمر مفهوماً و يجعل ذلك المفهوم عنواناً و كما يضع لأنحاء الوجودات الخارجية معاني ذاتية هي ماهيات تلك الوجودات كذلك يضع للأمور الباطلة الدّوات مفهومات يصدق عليها تلك المفهومات على التقديرية لدّواتها كما سبق.^۱

[فصلی در مورد کیفیت علیت عدم هر یک از دو علت و معلول برای یکدیگر.

بدانید عدم بما هو عدم معقول نیست، همان طور

۱. الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۵۰ و ۳۵۱.

که وجود ندارد، اما از شئون عقل انسان این است که آن را برای هر مفهومی تصور کند.]

أَنْ يَتَصَوَّرَ لِكُلِّ أَمْرٍ... یعنی فقدان، این فقدان

از دوگانگی پیدا شده است در یک مرتبه وجودی و مواجه شدن با نبود آن وجود با نبود آن شیء، این حالت همان چیزی است که ایشان در اینجا می‌خواهند بگویند: **«أمر»** اسمش را عدم می‌گذاریم؛ عدم جلوس، عدم حضور، عدم وجود! بنابراین تصور نکنید امر در اینجا یعنی یک واقعیتهای که هست. نه، اختلاف؛ اختلافی که ذهن آن اختلاف را ادراک می‌کند. اسم آن را عدم می‌گذارد.

وَيَجْعَلُ ذَلِكَ الْمَفْهُومَ عُنْوَاناً... خب این مفهوم

را عنوان برای آن امر قرار می‌دهد همان‌طوری که برای انحاء موجودات خارجی یک معنای ذاتی وضع می‌کند که آن معانی ذاتی جنس و فصلی است که ماهیات این موجودات خارجی هستند. اسم یک چیز را برنج می‌گذارد، اسم یک چیز را گندم می‌گذارد، اسم یک چیز را غنم می‌گذارد، اسم یک چیز را بقر می‌گذارد و امثال ذلک.

كَذَلِكَ يَضَعُ لِلْأُمُورِ الْبَاطِلَةَ... هم‌چنین اموری

که ذوات آنها باطل است مفهومات صدق می کند بر آن ذوات باطله بر جنبه تقدیرت برای ذواتش، نه بر جنبه واقعیت یعنی **لو قُدِّرَ** اینکه این مابایزاء خارج داشت، اسمش این بود!

تلمیذ: در نسخه ما دارد: **على تقدير لا لذواتها.**

استاد: خب این صحیح تر است. اگر **على** **التَّقديرية لِذَوَاتِهَا** را بخواهیم معنا کنیم، یعنی بر حیثیت تقدیریه به ذوات اینها بار می کنیم، نه بر حیثیت واقعیه! **على تقدير لا لِذَوَاتِهَا** یعنی بر یک جهت تقدیر این عنوان بار می شود، نه به خود ذواتشان، این مفهوم بر ذواتشان بار نمی شود کما سبق.

تلمیذ: خود ذوات هم باید باشد؟

استاد: ذوات در اینجا یعنی واقعیت، نه خود ماهیت! منظور این نیست. خب مثل ممتنع الوجود، شریک الباری، جمع متناقضین، حقیقت عدم و امثال ذلک. شریک الباری یک عنوانی برای شریک الباری است ولی واقعیت خارجی ندارد و بطلان محض است اما عقل فرض می کند بر اینکه **لو كان للباری شریکاً فهو مُسمًی بشریکِ الباری. لو اجتمع فی مکانٍ متناقضین و نحنُ نُسمًی باجتماع**

متناقضین، در حالی که اجتماع متناقضین محال است

و اصلاً امکان نیست و هَلَمْ جَرّاً.

ثُمَّ اعْلَمْ أَنَّ الْأَشْيَاءَ الْعَدَمِيَّةَ وَالْأُمُورَ الذَّهْنِيَّةَ الصَّرْفَةَ الَّتِي لَيْسَتْ لَهَا ذَوَاتٌ خَارِجِيَّةٌ لَيْسَ لَهَا تَنَوُّعٌ وَتَحَصُّلٌ إِلَّا بِمَا يُضَافُ هِيَ إِلَيْهِ.

[سپس بدان که اشیاء عدمیه و امور ذهنیه صرفه]

که اصلاً مابایزاء خارجی ندارد و صرف تخیلات و

ترکیبات ذهنی است یا مفاهیم معدومه مضاف به

ماهیات است مثل عدم زید عدم بکر و اینها. برای

این ذوات خارجی امور ذهنیه تحصلی نیست مگر به

همان چیزی که به او اضافه می شود.

فَالْعَدَمُ الْمُقَيَّدُ بِشَيْءٍ مَا إِنَّمَا يُعْقَلُ وَ يَتَحَصَّلُ فِي الْعَقْلِ بِسَبَبِ ذَلِكَ الشَّيْءِ وَ يَصِحُّ لِحُوقِ الْأَحْكَامِ وَالْإِعْتِبَارَاتِ بِهِ مِنْ حَيْثُ هُوَ مُعْقُولٌ وَ ثَابِتٌ فِي الْعَقْلِ فَيَصَحُّ أَنْ يُحْكَمَ عَلَيْهِ بِالْعِلِّيَّةِ وَالْمَعْلُولِيَّةِ وَ غَيْرَهُمَا مِنَ الْأَحْكَامِ وَالْأَحْوَالِ فَيُقَالُ عَدَمُ الْعِلَّةِ عِلَّةٌ لِعَدَمِ الْمَعْلُولِ وَ لَا يُقَالُ عَدَمُ الْمَعْلُولِ عِلَّةٌ لِعَدَمِ الْعِلَّةِ وَ إِنْ عُلِمَ مِنْ عَدَمِ الْمَعْلُولِ عَدَمُ الْعِلَّةِ عَلَى سَبِيلِ الْإِسْتِدْلَالِ.

عدم العلة علت برای عدم معلول

ما عدمی را مقید به یک شیء می کنیم مثل عدم

زید، تعقل می شود و به سبب همان مضاف إلیه اش

تحصل پیدا می کند و لحوق احکام و اعتبارات به او

صحیح است از حیث اینکه معقول است و ثابت در

عقل است. خب یک احکامی هم بر آن بار می شود

و می شود بر آن حکم به علیت و معلولیت کرد و غیر

این دوتا از احکام و احوال مثل عروضیت،

معروضیت، وصفیت، نعتیت و امثال ذلک پس

این طوری بگوییم: عدم العلة علت برای عدم معلول

است و نمی‌توانیم بگوییم: عدم معلول علت برای عدم العلة است اگرچه از عدم معلول، عدم علت بر سبیل استدلال و کشف فهمیده می‌شود! خب این نحوه به چه قسم و به چه کیفیت است و دلیلش چیست؟ باینکه گفتیم: چیزی بر عدم بار نمی‌شود و هیچ حکمی را بر نمی‌دارد، چرا ذهن می‌آید عدم علت را علت بر عدم معلول می‌گیرد ولی عدم معلول را علت برای عدم علت نمی‌گیرد باینکه هردو عدم است و حقیقت هردو عدم یکی است؟! چرا یکی را مترتب بر دیگری می‌کند و دیگری را مترتب بر این نمی‌کند بلکه به‌عنوان کاشف می‌داند؟!

و تحقیقُ ذلك أنَّ عدمَ العلةِ إذا صارَ متصوِّراً صحَّ الحكمُ عليه بالعليةِ مِنْ هَئِهِ أَنْ وجودَ عدمِ العلةِ فِي الذَّهْنِ وَ مُثْلُهُ بَيْنَ يَدَيِ الْعَقْلِ مُصَحِّحٌ أَنْ يَكُونَ مُحْكوماً عَلَيْهِ بِالْعِلْيَةِ.

نفس در ذهن آوردن عدم علت، مجوز بر حکم به علیت آن

تحقیق این مطلب اینکه وقتی عقل تصور کرد صحیح است بر آن به دو جهت حکم به علیت بشود؛ یکی اینکه وجود عدم علت در ذهن و اینکه در عقل تحقق پیدا کرده و آمده و در جلوی عقل استقرار پیدا کرده است، همین مجوز این است که ما بر او به علیت حکم بکنیم؛ یعنی وقتی که شما عدم علت را در ذهن آوردید، نفسِ این تصحیح می‌کند و مجوز

این می شود که شما حکم به علیت بکنید. وقتی که صغری و کبری و اصغر آقایی را به عنوان عدم وجود والدین در ذهن آوردید، بنابراین می گوید: پس بچه آنها هم نباید طبعاً باشد. وقتی عدم ازدواج این دو را در ذهن آوردید، بنابراین حصول نتیجه و بچه را هم خواهی نخواهی در ذهنتان منتفی می کنید و می گوید: اینها هنوز ازدواج نکرده اند که بچه بیاورند. اینکه می گوید: ازدواج نکرده اند که بچه بیاورند، مگر شما در اینجا حکم به علیت نکرده اید؟! علیت که شاخ و دم ندارد! علیت است دیگر! ازدواج نکرده اند که پس بچه بیاورند. پس عدم ازدواج و این جنبه عدم را علت برای عدم توالد و تناسل قرار دادید که آن عدم معلول است. خب این در عقل هست.

و إن لم يكن مطابقاً للحكم فإنَّ مطابقَ الحكم بالعلية عَلَى الوجه الذى أومأنا إليه و المحكى عنه بها هو ما يطابقه أعنى رفع العلة بما هو رفع و بطلان لا بما هو صورة عقلية و مفهوم علمي فالمحكى عنه بالعلية عَلَى الوجه الذى مرَّ ذكره هو الرفع للعلية.

اگرچه مطابق با حکم نباشد. مطابق حکم چه چیزی است؟ مطابق حکم بر علیت بر همان وجهی که ما قبلاً گفتیم و اشاره کردیم و آن که حکایت شده از آن به واسطه همان جهت علیت، آن است که مطابق با همانی است که ما گفتیم. **أعنى رفع العلة بما هو** ... [یعنی رفع علت از حیث اینکه رفع و بطلان

است] رفع علت است، نه ایجاد علت است و چون علت نیست معلول نیست نه اینکه عدم علت، علت باشد! نبود علت با علتِ عدم دوتا است. یک وقتی می‌گویید: چون ازدواج نکرده‌اند بنابراین توالد و تناسلی هم نیست. یک وقتی می‌گویید: ازدواج نکردن علت است برای عدم توالد و تناسل، و این دو حرف است! ازدواج نکردن علت برای توالد و تناسل نیست، آن که مطابق با حکم است و ما گفتیم این است: ازدواج نکردن مساوی با عدم توالد و تناسل است نه اینکه علت است برای عدم توالد و تناسل!

علت همیشه در ناحیه وجود

علت یعنی تحقق یک امر خارجی

علت همیشه در ناحیه وجود است، نه در ناحیه عدم! عدم چیزی نیست که حکم به علت بر آن بشود. نبود ازدواج مساوی با نبود توالد و تناسل است نه اینکه نبود ازدواج علت برای عدم آن است. علت همیشه در ناحیه وجود است. علت یعنی تحقق یک امر خارجی و این چیزی اصلاً در خارج نیست.

أَعْنَى رَفْعِ الْعِلَّةِ بِمَا هُوَ رَفْعٌ ... یعنی ما در اینجا

علت توالد را برمی داریم و می گوئیم: توالد علت ندارد، نه اینکه علتِ عدم دارد! علت ندارد با علت

عدم داشتن دوتا است. این دوتا مسئله است و اذهان

عوام این دوتا را یکی می داند. **لَا بِمَا هُوَ صَوْرَةٌ**^{۲۸}

عَقْلِيَّةٌ ... نه از جهت صورت عقلیه و مفهوم علمی؛

از نظر مفهوم علمی و صورت عقلیه ما یکی را علت

برای دیگری قرار می دهیم و می گوئیم: چون توالد

نیست بنابراین علت [بر عدم بچه است] اما در خارج

چه؟! در خارج که دیگر علت نمی خواهد. در خارج

همین که این دوتا ازدواج نکرده اند یعنی بچه هم

نیست؛ خودبه خود نیست! اینکه علت نمی خواهد.

بچه دار شدن علت می خواهد. بچه دار نشدن دیگر

علت نمی خواهد! این خودش علت است. اما در

ذهن نه، یکی از اینها مترتب بر دیگری می شود.

فَالْمَحْكِي عَنْهُ بِالْعِلَّةِ ... آن که حکایت بر علیت

شده آن عبارت از نبود علت است.

و إِنْ كَانَتْ الْحِكَايَةُ عَنْهُ مَا وَقَعَتْ إِلَّا حِينَ حُضُورِ مَفْهُومِهِ وَ صَوْرَتِهِ عِنْدَ الْعَقْلِ وَ مِنْ جِهَةٍ أَنَّ نَفْسَ حُضُورِ عَدَمِ الْعِلَّةِ فِي الْعَقْلِ يُوجِبُ نَفْسَ حُضُورِ عَدَمِ الْمَعْلُولِ فِيهِ.

اگرچه حکایت از این رفع علت واقع نمی شود

مگر در وقتی که مفهوم آن رفع و صورتش در عقل

پیدا بشود که ما جنبه علیت به آن می دهیم. خب این یک جهت. از یک جهت که ما چون در عقل یکی را مترتب بر دیگری می کنیم لذا عنوان علیت به عدم می دهیم. جهت دوم اینکه خود حضور عدم علت در عقل موجب می شود که معلول هم در عقل حاصل نشود؛ یعنی وقتی که شما علت را در عقل نیاوردید خب بخواهید یا نخواهید معلول هم نمی آید. از این دو جهت این عدم العلة علت برای عدم معلول می شود در ناحیه اول.

حالا اینکه می گویند: علیت عدم معلول با عدم

علت، خب این را چطور توجیه کنیم؟!

و أمّا علّیه عدم المعلول لعدم العلة فلأیست إلا من الجهة الأخيرة فعلیه أحد العدمین
للاخر یكون فی كلا الطرفين العلم و العین و علّیه الآخر له فی أحدهما و هو العلم
دون العین.

[اما علیت عدم معلول برای عدم علت] فقط از

جهت اخیر است، نه از آن جهت اول؛ جهت اخیر

این است که وقتی شما معلول را در ذهن نیاوردید،

آن نیاوردن معلول مساوی با نیاوردن علت می شود؛

نمی شود شما زید از اصغر آقا و صغری خانم را

بیاورید ولی اصغر و صغری را در ذهن نیاورید.

می شود یا نمی شود؟! نمی شود. اگر شما زید بچه از

اینها را در ذهن می آورید، ازدواج اینها را هم باید در

ذهن بیاورید، نمی شود نیاید! نمی شود بچه اینها در
ذهن بیاید ولی ازدواج نیاید. بله! ممکن است شما
یک بچه در ذهن داشته باشید مثلاً یک بچه که در
خیابان راه می رود اما بچه ای که متولد از یک ازدواج
است را نمی توانید بدون ازدواج در ذهن بیاورید.

عدم معلول علت برای عدم علت، در عالم ذهن

پس عدم معلول علت برای عدم علت است اما
در خارج نیست؛ در خارج کشف می کند! این فرق
بین ذهن و خارج است. ولی در آن ناحیه این طور
نیست و هم در خارج عدم العله علت برای عدم
معلول است و هم در ذهن، اما در ذهن عدم معلول
علت برای عدم علت است؛ یعنی در ذهن هردو
طرف هست اما در خارج فقط از یک طرف هست.
تلمیذ؛ ...

استاد: ببینید یک وقتی ما داریم اصلاً به خارج
نگاه می کنیم ...، مرحوم آخوند در اینجا می خواهند
قضیه خارج و ذهن را خارج تقدیری فرض کنند.
یک وقتی شما دارید به خارج نگاه می کنید و می بینید
اینکه الآن در اینجا زید نیست چون ازدواج نیست،
خب اینکه الآن زید در اینجا نیست چون ازدواج

نیست، کدام یک از اینها علت برای دیگری است؟
عدم ازدواج در خارج، در خارج عدم ازدواج علت
برای عدم زید است یا عدم زید علت برای عدم
ازدواج است؟ عدم ازدواج علت برای عدم زید است
ولی عدم زید کشف از عدم ازدواج می کند و علت
نیست.

این اشکال ایشان باعث شد که ما قدری توضیح
بیشتری بدهیم! ببینید یک وقتی شما دارید حکایت
از خارج می کنید یعنی وقتی که دارید صحبت
می کنید کأنّ صحبت شما صحبت از خارج است.
یکی از شما سؤال می کند که آقا چرا این دوتا بچه دار
نشدند؟ دو نفر در اینجا در خارج ایستاده اند مثلاً زید
و خانمش ایستاده اند. می گوید: چرا اینها بچه دار
نشدند؟ ما در جواب می گوئیم: چون ازدواج
نکرده اند و اینها هنوز در عقد هستند. خب الآن
صحبت، صحبت خارج است یعنی این تصور ذهنی
به عنوان برای خارج در اینجا هست. پس می گوئیم:
این زید و عیال او که الآن بچه دار نشده اند علت
بچه دار نشدن و علت عدم توالد عدم زفاف است. در

اینجا عدم زفاف واقعاً علت برای عدم توالد است یا
عدم توالد علت برای عدم زفاف است؟! کدام
است؟!

تلمیذ: ...

استاد: خب اجازه بدهید! اصلاً همه در ذهن
هست ولی در ذهن دوتا است یعنی دو نوع تصور
می‌کنیم؛ یک تصور تصور مابایزاء خارجی است و
یک تصور رفع ید از خارج است و فقط در ذهن
هست. مرحوم آخوند در صورت اول دارند
می‌گویند؛ می‌گویند که اگر کلامتان به‌عنوان حکایت
از خارج است آن وقت عدم علت می‌شود علت بر
عدم معلول لا بالعکس؛ عدم معلول کشف می‌کند
وقتی که شما دست زید و مخدره مکرمه بچه
نمی‌بینید خب می‌گویید که این عدم وجود طفل
کشف می‌کند - نه اینکه علت است - از اینکه اینها
کاری نکرده‌اند، ازدواج نکرده‌اند. کشف می‌کند!
خب این برای خارج است اما آمدیم در ذهن؛ ذهن
ما زید را تصور می‌کند؛ یک وقت زید را تصور
می‌کند و عیالش را بدون ازدواج، خب این از این
مرتبّه یعنی این تصور علت می‌شود برای اینکه ما

تصور عدم طفل را بکنیم. آیا علت نمی‌شود؟! می‌شود. یک وقتی ما ازدواج زید و ازدواج عیال او را درنظر نمی‌آوریم، اول چه چیزی را درنظر می‌آوریم؟ طفل. می‌گوییم: طفل نیست، تا می‌گوییم که طفل نیست و وجود ندارد پس می‌گوییم: اینها ازدواج نکرده‌اند یعنی در ذهن عدم طفل سبب و علت شده است که ما عدم ازدواج را در ذهن بیاوریم و احضار کنیم. به نکتهٔ دقیق پی بردید که چطور در ذهن می‌شود عدم معلول علت بر عدم علت باشد ولی در خارج نمی‌شود! در خارج عدم علت، علت بر عدم معلول است.

و أَمَّا عَلَيْهِ عَدَمُ الْمَعْلُولِ لِعَدَمِ الْعِلَّةِ... فقط در

جهت اخیر است یعنی چون در ذهن می‌آوریم، این عدم معلول سبب می‌شود که عدم علت را هم بیاوریم. اگر در ذهن بیاوریم. بنابراین در هردو طرف؛ هم در مرتبهٔ علم و هم در مرتبهٔ اعیان خارجی، اعیان خارجی که وجود ندارند ولی مابایزاء دارند یعنی ذهن وجود آن عین خارجی را تقدیر می‌کند و این در ناحیهٔ علیت است.

و عَلَيْهِ الْآخِرُ لَهُ فِي أَحَدِهِمَا وَ هُوَ الْعِلْمُ دُونَ

العین ... و علت دیگری برای این برای عدم در یکی از این دو تا که معلول باشد که آن علم، [غیر از عین] است که این به معلول بر می گردد. پس یکی در ظرف ذهن فقط علت است و یکی هم در ظرف ذهن و هم در ظرف خارج علت است؛ خارج مابایزاء. آن که فقط در ظرف ذهن هست عدم معلول می شود علت برای عدم علت باشد. آن که هم در ظرف ذهن و هم در ظرف خارج می شود علت باشد عدم العلة است. وقتی که شما عدم ازدواج این دو را در ذهن آوردید علت می شود پس بچه هم ندارند، در خارج هم همین طور است.

وقتی که شما ببینید که زید و عیالش ایستاده اند تا نگاه به این دو تا می کنید و می دانید که اینها ازدواج نکرده اند بلکه خواستگاری کرده اند حالا می خواهند با همدیگر صحبت کنند، همدیگر را ادراک کنند، هنوز ادراک نکرده اند! می گویند که ما همدیگر را ادراک کردیم. بابا یک خرده صبر کنید! نه، ما همدیگر را ادراک کرده ایم دیگر خب همین که ادراک می کنند موقع عروسی می شود و خب همدیگر را ادراک می کنند لذا به آن می گویند: ماه

عسل! إن شاء الله همیشه برای شما عسل باشد!! یک مقداری که می‌گذرد، دو ماه دیگر، می‌شود: ماه شیره! یک خرده می‌گذرد، یک شش ماه که می‌گذرد، ماه شربت می‌شود، البته شربت آب لیمو! بعد از یک سال هم می‌شود: ماه سرکه! بعد هم می‌گویند: ما باهم توافق نداریم! شما که همدیگر را ادراک کرده بودید! توجه فرمودید؟! خب دیگر آنها حال و هواهای دیگری بود.

فالعَدَمَانِ يَمَا هُمَا عَدَمَانِ أَحَدُهُمَا بِخُصُوصِهِ عِلَّةٌ وَ الْآخَرُ بِخُصُوصِهِ مَعْلُولٌ وَ إِن كَانَ الْحُكْمُ عَلَيْهِمَا بِالْعِلِّيَّةِ وَ الْمَعْلُولِيَّةِ عَلَى الْوَجْهِ الْمَقَرَّرِ فِي مِرَاةِ الْعَقْلِ وَ أَمَّا صُورَتَاهُمَا الْعَقْلِيَّتَانِ فَكُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا سَبَقَتْ إِلَيْهِ فِي الْإِرْتِسَامِ صَارَتْ سَبَبًا لِإِرْتِسَامِ الْآخَرِ فَلَا دَوْرَ فَكَمَا أَنَّ إِبْثَابَ الْعِلَّةِ سَبَبٌ لِإِبْثَابِ الْمَعْلُولِ وَ إِبْثَابُ الْمَعْلُولِ دَلِيلٌ عَلَى إِبْثَابِ الْعِلَّةِ فَكَذَلِكَ عَدَمُ الْعِلَّةِ سَبَبٌ لِعَدَمِ الْمَعْلُولِ وَ عَدَمُ الْمَعْلُولِ دَلِيلٌ كَاشِفٌ عَلَى عَدَمِ الْعِلَّةِ.

عدمان از نظر اینکه بخصوصه هر دو عدم هستند یکی از این دوتا علت است و دیگری بخصوصه معلول هست، اگرچه حکم بر آن دوتا به علیت و معلولیت بر هرچه که می‌خواهد در مرآت عقل است و اما دو صورت عقلی هر کدامش زودتر در ذهن آمد علت برای دیگری می‌شود چه عدم معلول زودتر بیاید، علت می‌شود برای عدم علت و چه عدم علت. اول شما عدم علت را تصور کنید علت می‌شود برای [آن]، بستگی دارد اول چه را تصور کنید. اگر از دواج را در ذهن بیاورید، علت برای عدم بچه می‌شود و

اگر بچه را در ذهن بیاورید علت می شود برای ... این دیگر بستگی به تصور شما دارد.

صَارَتْ سَبَبًا لِارْتِسَامِ الْآخِرِ... [سببی برای

ارتسام دیگری می شود پس] دیگر دوری در اینجا پیش نمی آید که یکی مترتب بر دیگری باشد.

فَكَمَا أَنَّ إِثْبَاتَ الْعِلَّةِ... همان طور که اثبات علت

سبب برای اثبات معلول هست و اثبات معلول دلیل بر اثبات علت است، نه سبب، کشف می کند بر اثبات علت، همین طور عدم علت سبب برای عدم معلول است و عدم معلول دلیلی است که کشف می کند بر عدم علت، نه اینکه علت است.

فَإِذَا رُفِعَتِ الْعِلَّةُ فَوَجِبَ رَفْعُ الْمَعْلُولِ وَ إِذَا رُفِعَ الْمَعْلُولُ لَا يَجِبُ مِنْهُ رَفْعُ الْعِلَّةِ بَلْ يَكُونُ قَدْ ارْتَفَعَتْ حَتَّى ارْتَفَعَ مَعْلُولُهَا فَالْمَعْلُولُ عَدَمُهُ مَعَ عَدَمِ الْعِلَّةِ وَ بِهِ وَ الْعِلَّةُ عَدَمُهَا مَعَ عَدَمِ الْمَعْلُولِ لَا بِهِ.^۱

وقتی که علت نبود باید معلول هم نباشد و وقتی که معلول منتفی شد و گفتیم که معلول وجود ندارد، این رفع علت را ایجاب نمی کند بلکه مسئله عکس است؛ علت نبوده است تا اینکه معلولش ارتفاع پیدا کرده! باید درست کلام را اداء کرد. عدم معلول با عدم علت است و به عدم علت است؛ قائم به عدم

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۵۲.

علت است. و عدم علت با عدم معلول است نه اینکه
قائم به اوست بلکه کشف از او می کند. منکشف از
این است.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد